

بازخوانی مفهوم مرکز

(تبیین مفهوم مرکز از دیدگاه سه اندیشمند حوزه هنر و معماری)^۱

ضحی ندیمی^۲

علی محمدی^۲

کاظم مندگاری^۲

استادیار دانشکده هنر و معماری دانشگاه یزد

۱. این مقاله مستخرج از پایان نامه کارشناسی ارشد، نویسنده مسئول با عنوان *میانگامی میان پژوهشی در چیستی مرکز و نقش آن در آفرینش معماری* است که به راهنمایی دکتر کاظم مندگاری استفاده شده است. ۱۳۹۰ در دانشکده هنر و معماری دانشگاه یزد ارائه و دفاع شده است. با تشکر و قدردانی صمیمانه از جناب آقای دکتر قیومی بیهندی و خانم مهندس مرضیه نیکنهاد که در مسیر این پژوهش همواره ما را راهنمایی‌های ارزشمند خویش بپوشاند کردند.

۲. فارغ التحصیل کارشناسی ارشد معماری، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه یزد، نویسنده مسئول؛ zoha.nadimi@gmail.com

۳. فارغ التحصیل کارشناسی ارشد معماری، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه یزد؛ ae.allimohammadi@gmail.com

4. mondegarri@yazd.ac.ir

کلیدواژگان: معماری، مرکز، ادراک بصری، نیرو، جوه مرکز.

چکیده

مفهوم مرکز از جمله مفاهیم بنیادینی است که بسیاری از نظریه‌پردازان حوزه هنر و معماری، برای بسط آرای خویش، بدان رجوع کرده و به شناخت ابعاد گوناگون آن پرداخته‌اند. در این میان، سه تن از اندیشمندان این حوزه، کریستیان نوربرگ-شولتز، رودولف آرنهیم و کریستوفر الکساندر، هرچند از منظرهای متفاوت به هنر و معماری نظر افکنده‌اند، هر سه «مرکز» را مینا و اساس نظریه‌پردازی‌های خویش قرار داده‌اند. در این نوشتار با رجوع به آرای نظریه‌پردازان مذکور، روشن می‌گردد که مفهوم مرکز از جمله اساسی‌ترین مفاهیم مؤثر در ادراک انسان از هستی و پدیده‌های آن قلمداد شده است. سپس با ملاقه در آثار هریک، می‌توان تلقی مشترکی را از جوهه مفهوم مرکز دریافت کرد. به این منظور برخی از مهم‌ترین جوهه مرکز، از میان مطالعات گسترده ایشان، بازخوانی و با تبیین ماهیت این مفهوم، به وسعت دامنه معنایی آن اشاره می‌شود. در نهایت، این نتیجه حاصل می‌شود که، علی‌رغم وجود تصورات مشترکی در خصوص مفهوم مرکز، فقدان نوعی دسته‌بندی مشخص همچنان

این واژه کلیدی را با ابهاماتی روبه‌رو می‌کند؛ بنا بر این فهم عمیق‌تر این مفهوم باید «مراتب معنایی» آن، از خلال سخنان نظریه‌پردازان آشکار شود.

مقدمه

برخی از مفاهیم در قالب واژگان، در ادبیات هنر و معماری چنان بالنده شده‌اند که می‌توانند در همهٔ ساحت‌های ظهور آن حامل معنا باشند. بنا بر این نظریه‌پردازی که از مناظر گوناگون به هنر و معماری نظر افکنده‌اند، گاه از یک مفهوم یا واژه واحد بسط نظریه‌هایشان در حوزه‌های مختلف استفاده می‌کنند. بی‌شک تعمق در این واژگان منجر به فهمی عمیق‌تر از ماهیت معماری می‌شود. یکی از مهم‌ترین و پرکاربردترین مفاهیمی که در حوزه نظریه‌پردازی طرح گردیده، مفهوم مرکز است؛ چه در معماری و چه در سایر علوم، مرکز مفهومی اساسی است.

در هستی‌شناسی اسلامی نیز، مانند اکثر اندیشه‌های سنتی، ساخت باطنی عالم، مرکزی دارد که محمل حضور حقیقت است و کل هستی

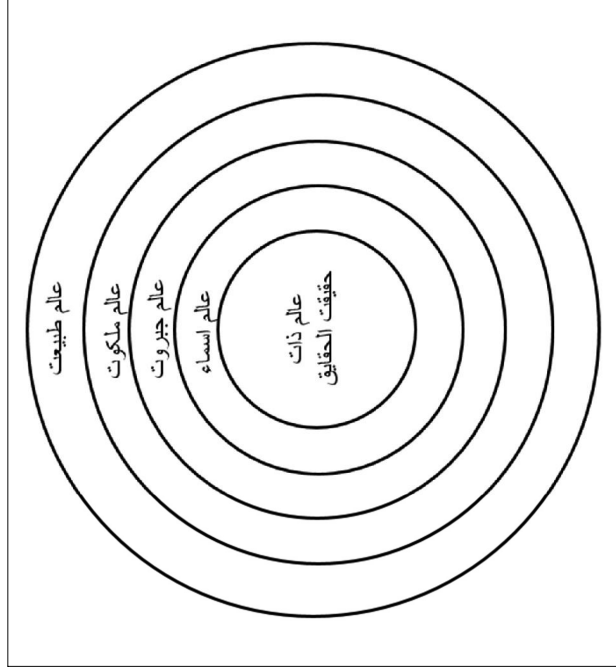
پرسش‌های پژوهش

۱. مفهوم مرکز در آرای نوربرگ- شولتس، الکساندر و آرنهیم چه وجوه اشتراک و افتراقی دارد؟
۲. مفهوم مرکز در حوزه هنر و معماری از منظر نظریه‌پردازان مذکور چه اهمیتی دارد؟
۳. تعاریف اولیه بیان‌شده برای مفهوم مرکز کدامند؟
۴. جوهره، دامنه معنایی، و مهم‌ترین وجوه مفهوم مرکز از منظر نظریه‌پردازان مذکور چیست؟

قائم به وجود آن است. همه موجودات، در عین ارتباط مستقیم با مرکز، مانند دوایر متحد مرکزی، کانون یگانه خود را که «وجود» است منعکس می‌کنند؛ مثلاً تشریح چنین الگویی در عالم ماده در کهکشان‌ها و منظومه شمسی دیده می‌شود. این مطلب در طرح‌های جهان‌شناسی به جا مانده از عرفای اسلامی دیده می‌شود (ت ۱).^۵

علاوه بر این، در خردترین مقیاس نیز این الگو همچنان ادامه می‌یابد، به طوری که یک اتم حول هسته مرکزی شکل می‌گیرد؛ از این رو چه در وجه کیفی و چه کمی در نظام هستی، همواره مرکز حضوری آشکار دارد.

در حوزه هنر و معماری نیز، این مفهوم توجه بسیاری از نظریه‌پردازان را به خود جلب کرده است.^۶ در این میان، رودولف آرنهیم^۷، کریستوفر الکساندر^۸ و کریستیان نوربرگ- شولتس^۹ مفهوم مرکز را اساس و مبنای نظریه‌پردازی‌های خویش قرار داده‌اند؛ بنا بر این در این پژوهش بیشتر به واکاوی مفهوم مرکز از منظر ایشان پرداخته شده است. لازم به ذکر است که، هر چند نظریه‌پردازان مذکور از منظرهای گوناگونی به این مفهوم واحد نظر افکنده‌اند، وجوه مشترکی از خلال سخنانشان آشکار می‌شود.



۵. علاوه بر این در وجود انسان نیز که به تعبیر عرفا عالم صغیر است، حضور مرکز کاملاً آشکار است. به طور خلاصه می‌توان گفت که وجود انسان حول مرکز «قلب» شکل یافته است و کلیه اعضا با آن حیات می‌یابند.

۶. مسمیر عکاش، که به ترجمان معماری آثار ابن عربی پرداخته است، بسیاری از الگوهای مرکزی را در اندیشه ابن عربی را به تصویر کشیده است. برای مطالعه بیشتر در این زمینه نک:

Samer Akkach, , Cosmology and Architecture in Premodern Islam.

۷. افرادی چون کوین لینچ، لویی کان و نظریه‌پردازان دیگری نیز از این مفهوم برای بسط نظریاتشان بهره گرفته‌اند. که سعی شده ایشان نیز رجوع شود. اما هیچ‌یک از آن‌ها این مفهوم را همچون نظریه‌پردازان این پژوهش، اساس و پایه نظریه‌پردازی‌های خویش قرار نداده‌اند. نک: کوین لینچ، تئوری شکل شهر؛ همو، سیمای شهر؛ رومالدو جورگولا، لویی کان، تحلیل آثار، اندیشه‌ها و دیدگاه‌های فلسفی).

ت ۱. طرح کیهان‌شناسی عرفای اسلامی؛ مأخذ: نگارنده.

8. Rudolf Arnheim

9. Christopher Alexander

10. Christian Norberg-Shultz

11. Rudolf Arnheim, *The*

Power of the Center, A Study of Composition in the Visual Arts.

۱۲. به طور کلی، انسان موجودی

مرکزگرا است. خواه این مرکزگرایی، در حوزهٔ ادیان مطرح شود و خواه، در حوزهٔ روان‌شناسی، تحت موضوعاتی

نظیر مرکزیت خویششن انسانی در ادراک عالم (چنانچه آرנהایم اشاره می‌کند) ذکر شود، در هر حال انسان

واجد نوعی مرکزیت وجودی است. در حوزهٔ ادیان مرکزگرایی وجود انسان، به دو صورت تشریح شده است. یکی

گرایش انسان به سوی «حقیقت مرکزی» و مطلق‌عالم و دیگری

کشش وی به «هیالات نفسانی» وجودی‌اش. این دو نیرو باید و

تعادل برسند تا سعادت انسان حاصل آید. «تقابل این دو نیرو» از مباحث

کلیدی عرفان دین است (برای مطالعهٔ بیشتر در این زمینه نیک: اوینگن

هریگل، دین در هنر کماکان نشی).
۱۳. علاوه بر این او معتقد است که

گرایش مرکزگرایی در انسان، باید هم‌زمان با «مرکزگرایی» وی

شرح داده شود. آرنهایم در مورد گرایشات مرکزگرای انسان می‌گوید:

«مایل به مرکزگرایی معرف تمامی فعالیت‌هایی است که "مرکز ابتدایی

خویششن، مراکز خارجی دیگر" را جذب و یا دفع می‌کند و متقابلاً مراکز

خارجی نیز، در واکنشی متقابل بر روی مرکز ابتدایی تأثیر می‌گذارد»

(Arnheim, p. 2).

طبیعی، نوعی مرکزیت درونی وجودی دارند.

کریستیان نوربرگ-شولتس که از منظر پدیدارشناسانه

به جهان هستی و پدیده‌های آن می‌نگرد، مفهوم مرکز را

«مهم‌ترین عامل در تعیین فضای وجودی^{۱۶} انسان» مطرح کرده است.^{۱۷} از آن جایی که در اندیشهٔ او، فضای وجودی، چگونگی

استقرار انسان‌ها را در جهان در طول زمان و عرض جغرافیا رقم می‌زند، پس می‌توان گفت که مفهوم مرکز «امری فطری»

برای بشر قلمداد شده و در طول زمان، همواره در فضاامندی او مؤثر بوده است. به بیان دیگر از منظر نوربرگ-شولتس اصولاً

فضا به صورت «موضعی و عینی» تمرکز یافته است.^{۱۸} بنا بر این بررسی مفهوم مرکز از منظر هریگل از

نظریه‌پردازان فوق، مبحثی اصیل، ریشه‌دار و عمیق محسوب می‌شود. به طور کلی از منظر هستی‌شناسی، هستی پدیده‌ای

مرکزگرا است. علاوه بر این در حوزهٔ روان‌شناسی نیز مرکزگرایی وجود انسان، مبحثی فراگیر را در این حوزه رقم می‌زند. همچنین

در حوزهٔ پدیدارشناسی، نوربرگ-شولتس مراکز را از مهم‌ترین موضوع‌های مورد مطالعه معرفی می‌کند. به بیان دیگر، مراکز

در مراتب متفاوت در ادراک انسان از هستی مؤثر واقع می‌شوند. در این مقاله پس از روشن شدن لزوم توجه به مفهوم مرکز،

در ادامه سعی شده است که با تحلیل آرای نظریه‌پردازان مذکور و تأمل در مفهوم مرکز از منظر ایشان، گامی برای فهم عمیق‌تر

آن برداشته شود. نوشتار حاضر در چهار بخش تنظیم شده است. در بخش نخست به اهمیت این مفهوم از منظر نظریه‌پردازان

پرداخته می‌شود. در بخش دوم تلاش می‌شود که مفهوم مرکز از خلال آرای نظریه‌پردازان تبیین شود. پس از شرح اجمالی مرکز،

دامنهٔ معنایی و مصداقی آن از منظرهای مختلف، بخش سوم را در بر می‌گیرد؛ و در نهایت، مقاله با جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

از نظر محققان مذکور به پایان می‌رسد. نتیجه‌ای که خبر از توجه به مرتبه‌ای خاص از مفهوم جامع مرکز در آراء هر یک از

محققان یادشده می‌دهد.

رودولف آرنهایم که به دنبال کشف راز ترکیب‌های بصری

ماندگار در طول تاریخ است، پس از مطالعات وسیع در این زمینه در آخرین اثر خویش با عنوان قدرت مرکز^{۱۱}، مرکز را

راه‌گشادترین مفهوم در نیل به این هدف می‌داند و دو اصل مرکزگرایی و مرکزگرایی را کلید حل معمای ترکیب‌های بصری

معرفی می‌کند. البته او معتقد است که مرکزگرایی و مرکزگرایی تنها به حوزهٔ ترکیب‌های بصری محدود نمی‌شوند، بلکه آن‌ها

را اصولی اساسی در هستی می‌داند که در همهٔ پدیده‌ها، من جمله انسان قابل پی‌گیری هستند.^{۱۲} برای اثبات گرایش‌های

مرکزگرایی وجود انسان، آرنهایم به تصویر هر انسان از خود به مثابه مرکز جهان استناد می‌کند. او معتقد است که انسان همواره

خود را در مرکز عالم می‌داند، در حالی که که دیگر پدیده‌ها او را احاطه کرده‌اند و هر چیزی به خاطر نزدیکی و یا دوری از

خویششن او درک می‌شود.^{۱۳} به همین دلیل آرنهایم مطالعات خود را فراتر از ترکیب‌بندی اشکال در آثار هنری پی می‌گیرد و

آن‌ها را عمیقاً در ارتباط با علم فلسفه، اسطوره‌شناسی، و علوم اجتماعی می‌داند و دلالت‌های ضمنی هریگل از این مباحث را

در خلال تحلیل و تفسیر آثار هنری دخالت داده است. علاوه بر این، نیروهای مولد مرکزگرایی را می‌توان در

پدیده‌های طبیعی نیز جستجو کرد. پدیده‌های موجود در طبیعت نیز از اجزا یا مراکز تشکیل شده‌اند که به صورت متمركز با

یکدیگر در ارتباط هستند. کریستوفر الکساندر که همواره در پی یافتن راه رسیدن به معماری مطلوب بوده است، پس از تحقیقات

چندین ساله در پدیده‌های طبیعی به این نتیجه رسیده که هر پدیده‌ای در هستی، نوعی «مرکزیت نسبی» در فضا ایجاد می‌کند.

بنا بر این «به مثابه یک پدیدهٔ واحد درک می‌شود».^{۱۴} به طور مثال الکساندر، یک برگ را به صورت یک موجود مرکزیت‌یافته

شرح می‌دهد و معتقد است که «این مرکزیت درونی در برگ، به علت سازمان‌دهی و تأثیر متقابل مراکز آن بر یکدیگر است».^{۱۵}

از این منظر همهٔ موجودات در جهان، اعم از انسان و پدیده‌های

۱. اهمیت مرکز

علاوه بر آنچه ذکر شد، از منظر روان‌شناسی ادراک نیز، مراکز اهمیت ویژه‌ای دارند. آرنه‌ایم معتقد است که «مرکز تعادلی»^{۳۳} در یک اثر نقاشی، نه تنها اولین نقطه جذب چشمان مخاطب است، بلکه حاوی مهم‌ترین معنا و مفهوم موجود در اثر نیز هست. وی معتقد است که، غالباً موقعیت «مرکز تعادلی» تصویر، منطبق بر «مرکز معنایی»^{۳۴} مورد نظر هنرمند می‌شود. به بیان دیگر موقعیت مرکز چنان ظرفیتی را دارا است که می‌تواند در خود مضامین اصلی مورد نظر هنرمند را جای دهد، چرا که این موقعیت در حقیقت کانون مورد توجه بیننده نیز هست و بدین طریق هنرمند به دنبال جلب توجه بیننده و ارائه مقصود و منظور خود در این فضای میانی است.^{۳۵} بنا بر این، مرکز مهم‌ترین بخش از هر اثر هنری است که محتوای اصلی اثر را مشخص می‌کند.

علاوه بر این، از منظر نوربرگ- شولتس، مرکز یکی از عناصر تشکیل‌دهنده ساختار فضای وجودی است. در نتیجه با توجه به تعریف فضای وجودی،

اصطلاح استقرار یافتن انسان، اشاره به مکان‌ها یا مراکز دارد که از آنها راه‌ها به صورت افقی به سوی محیط اطراف گسترش می‌یابند و تشکیل صفحاتی افقی را می‌دهند. این را می‌توان

تصور اولیه از فضای وجودی بشر به حساب آورد

(ت ۲).^{۳۶}

در این معنا مسیر و راه با بردار، جهت و نیرو قرابت معنایی پیدا می‌کند. مسیر در ساختار فضای وجودی، در حقیقت راه‌هایی است که در سطح افقی با یکدیگر ترکیب و به مرکز ختم می‌شوند. از آن جایی که این راه‌ها به سمت مرکز می‌روند و به آن ختم می‌شوند، می‌توان گفت که مسیرها در فضای وجودی مانند بردارها، جهت دارند. جهت‌دار بودن راه‌ها و مسیرها در فضای وجودی از خلال سخنان نوربرگ- شولتس به‌وضوح قابل دریافت است. او می‌گوید:

در این فضا (فضای وجودی)، راه اصلی‌ترین انگیزه است. راهی

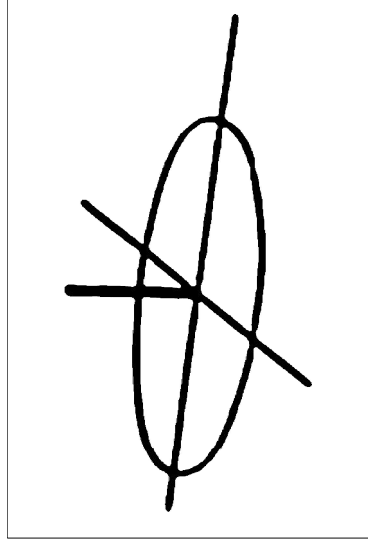
14. Christopher, Alexander, *The Nature of Order*, vol. 1, p. 119.
15. Ibid.
۱۶. فضای وجودی چگونه فضامندی انسان در هستی متناسب با فضامندی عالم است (برای مطالعه بیشتر پیامون فضای وجودی در اندیشه نوربرگ- شولتس رجوع شود به کریستیان نوربرگ- شولتس، هستی، فضا، معماری، ص ۲۹.
۱۷. نوربرگ- شولتس، معماری: حضور، زبان و مکان، ص ۳۳.
۱۸. هموهستی، فضا، معماری، ص ۲۹.
19. Christopher, Alexander, *ibid*, vol. 1, p. 90.
20. Ibid, p. 91.

۲۱. الکساندر در این باره می‌گوید: «ساختار کلیت توسط اجزای موجود در آن، وجود داشتن این اجزا، طریق هم‌نشینی آن‌ها، چگونگی هم‌پوشانی و امکان‌هایی که ایجاد می‌کنند، بیان می‌گردد» (Ibid, p. 89).

۲۲. کریستوفر الکساندر معتقد است که حیات ویژگی‌ای نسبی است که در همه پدیده‌های موجود در هستی وجود دارد. او حیات هر پدیده را وابسته به مراکز موجود در آن و چگونگی برهم‌کنش و ارتباط آن‌ها با هم می‌داند. «حیات هر بخش معین از جهان، به ساختار مرکزی که آن بخش در بر می‌گیرد، بستگی دارد» (الکساندر، سرشت نظم، ص ۹۴).

23. Balancing center

ت ۲. ساختار فضای وجودی از منظر نوربرگ- شولتس، مأخذ: نوربرگ- شولتس، هستی، فضا، معماری، ص ۳۷.



24. Meaning center

25. Rudolf Arnheim, Ibid, pp.109,110.

۲۶. کریستیان نوربرگ- شولنس، معماری: معنا و مکان، ص ۱۰۶.

۲۷. قرابت معنایی راه و مسیر با جهت، در توجه به این نکته روشن می‌شود که فضای وجودی در حقیقت در بی

پیان ویژگی‌های فطری و ثابت فضای انسانی است. از سوی دیگر، جهت

مداری را می‌توان از «ویژگی‌های بارز فطری» انسان به‌شمار آورد. به

طور مثال، می‌توان گفت: «جهت» خنثی‌ترین اصل در نماد از هستی

آدمی در جهان مطرح می‌شوند» (نوربرگ- شولنس، معماری: حضور

زبان و مکان، ص ۱۲۶). به تعبیر دیگر، انسان برای استقرار در جهان

همواره در فضا جهت‌دار می‌شده است. علاوه بر این، کاسیرر علت تفاوت در

این جهات را به دلیل بار معنایی و محتوایی متفاوت این جهان با یکدیگر

میداند (کاسیرر، فلسفهٔ صورت‌های سَمبلیک، ص ۱۷۰ و ۱۷۱). اما در

«نظام فضایی مدرن» که حاصل نظم دکارتی است، جهات فاقد ارزش

وجودی و ماهوی هستند و تمايزات محدود به ویژگی‌های متفاوت

هندسی، اندازه‌ای، و ... هستند. بنا بر این مفهوم جهت نیز مانند مرکز

از ویژگی‌های پایهٔ فضای انسانی است، اما در ادامه توضیح داده می‌شود

که هر چند جهت از مفاهیم کلیدی فضای وجودی است، اما اهمیت و

اعتبار خود را از مرکز می‌گیرد. ۲۸. همان، ص ۳۸.

۲۹. همو، معماری: حضور، زبان و مکان، ص ۳۶.

۳۰. تعریف دوری در منطق غلط است.

را بیان کرد، تا تصویر آشکارتری از آن در ذهن مخاطب ایجاد

شود. بر همین اساس، الکساندر روش تعریف مرکز را «دوری»^{۲۰}

می‌داند یعنی با بازگشت به مفهوم مرکز می‌توان آن را تبیین

کرد. او مراکز را «مقدماتی‌ترین عناصر»^{۲۱} عالم می‌داند و

می‌گوید: «یک مرکز، یک نوع جوهره است که تنها به وسیلهٔ

سایر مراکز تعریف می‌شود»^{۲۲}. به همین دلیل، در این مجال،

تلاش می‌شود که مطالبی دربارهٔ مرکز توضیح داده شود تا از

این طریق، این مفهوم روشن‌تر شود.^{۲۳}

۱.۲. **تلفی‌های گوناگون از مرکز**

از آن جایی که واژهٔ مرکز مفهومی عام و جامع است، در بدو امر

مفاهیم متنوعی را به ذهن متبادر می‌کند؛ مفاهیمی که سهواً

تعریف مرکز تلفی می‌شوند. این امر موجب می‌شود که ذهن

انسان به تلفی‌ای خاص از مرکز بسنده کند و بدین سبب این

مفهوم به صورت جامع فهمیده نشود. بنا بر این برای جلوگیری

از کژفهمی، لازم است ابتدا همهٔ پیش‌فرض‌های در خصوص

مرکز شرح داده شود و نسبت آن‌ها با تلفیات مد نظر در آرای

نظریه‌پردازان موضوع این پژوهش تبیین شود.

۱.۱.۲. **مرکز هندسی**

هنگامی که واژهٔ مرکز مطرح می‌شود، بی‌شک اولین تصویری

که در ذهن ایجاد می‌شود، تصویر دایره‌ای است که مرکز آن

با نقطه‌ای مشخص شده است. این تصور اولیه از واژهٔ مرکز،

در حقیقت متکی بر مفهوم «مرکز هندسی» است. در هندسه،

مرکز یک جسم، نقطه‌ای است تقریباً در میانهٔ آن شیء. در

شکل‌های منتظم هندسی، مرکز هندسی غالباً محل تقاطع اقطار

شکل است. مفهوم مرکز هندسی به قدری در اذهان همه جا

به سوی هدف، راهی میان توقفگاه‌های زندگی، راهی که همواره

از «ناشناخته به سوی شناخته می‌رود». اما بشر همواره به جایی

که بدان تعلق دارد باز می‌گردد. او به کاشانه که نقطهٔ عزیمت و

بازگشت او را معین می‌سازد، نیاز دارد. در اطراف این «مرکز»،

دنیای او به مثابه نظامی از راه‌ها که معمولاً در دوردست محو

می‌شوند، سامان یافته است.^{۲۴}

بنا بر این، راه یا مسیر تنها با حضور مرکز، معنادار می‌شود. از

این رو، این مراکز هستند که موجب می‌شوند، راه‌ها به ناکجا

آباد ختم نشوند و تداعی‌کنندهٔ «حرکتی» معنادار باشند، که در

مقابل تجربهٔ «کم شدن» قرار می‌گیرد.^{۲۵} بر همین اساس، راه

یا مسیر نیز به نوعی وابسته به مرکز است؛ به طوری که بدون

حضور آن، مسیرها در بی هدفی مشخص نخواهند بود و از این

رو بی‌اعتبار می‌شوند. به همین دلیل، نوربرگ- شولنس راه یا

مسیر را متمم مفهوم مرکز معرفی می‌کند. با توجه به مطالب

مذکور مرکز مهم‌ترین عنصر فضای وجودی است و سایر عناصر

از قبیل راه اهمیت و معنای خود را وامدار آن هستند.

در مجموع مفهوم مرکز از منظر الکساندر متضمن همهٔ

ویژگی‌ها و صفات هر پدیده است. همچنین آرنهایم مرکز را

عالی‌ترین بخش یک ترکیب بصری معرفی می‌کند که معنای

اصلی اثر را انتقال می‌دهد. علاوه بر این نوربرگ- شولنس مرکز

را مهم‌ترین عامل در تعیین فضای وجودی می‌داند. بنا بر این

وجه اشتراک نظرگاه‌های مذکور پیرامون مفهوم مرکز، توجه به

اهمیت آن در تکوین و ادراک هستی است. در این مجال پس

از روشن کردن اهمیت این مفهوم، لازم است به بیان تعریف

روشن‌تری از آن پرداخته شود.

۲. تبیین مفهوم مرکز

با تعمق در آرای نظریه‌پردازان، روشن می‌شود که «مرکز» از

جمله مفاهیمی است که نمی‌توان برای آن تعریفی با حد و رسم

منطقی عرضه کرد، بلکه فقط می‌توان پیرامون آن توضیحاتی



ت ۳. روش تعیین گرانیه‌گاه اجسام؛ ماخذ: محمود رازجویان، «تعالد بصری در دستگاه انتظام مرکزی»، ص ۹.

۲.۱.۲. مرکز ثقل (مرکز دینامیکی یا گرانشی)

یکی دیگر از مفاهیمی که ممکن است در درک جامع مرکز اختلال ایجاد کند، «مرکز گرانشی» است. مرکز گرانشی در حقیقت نقطه‌ای از شکل است که جمع نیروهای ثقل موجود در تصویر در آن نقطه برابر صفر است.

مرکز ثقل یک پدیده اگر واجد شکلی منتظم باشد، با اندازه‌گیری به دست می‌آید به طوری که گرانیه‌گاه بصری شکل منطبق بر مرکز هندسی آن خواهد بود (ت ۳). اما برای یافتن مرکز ثقل در اشکال غیر متعارف آرنه‌های می‌گوید:

اگر شیء را در فضا از چند نقطه آویزان کنیم و خطوط شاقولی آن را ترسیم کنیم، محل تلاقی خطوط همان مرکز ثقل و یا مرکز دینامیکی شکل است.^{۳۵}

آرنه‌های باور دارد که اشکال در الگوهای بسیار پیچیده و غیرمنتظم نیز، از آن جایی که محدودیت فضایی دارند، به صورتی ضمنی به دور مرکزی سامان‌دهی شده‌اند که، بدون ارجاع به این مرکز، ساختار الگوی بصریشان به درستی درک نمی‌شود. او می‌افزاید: «این مرکز در یک اثر هنری ممکن است نقطه‌ای ساده، هر شکلی و یا مجموعه‌ای از اشکال باشد».^{۳۶}

۲.۳.۱. مرکز ادراکی (مرکز تعادلی)

مرکز ادراکی یا مرکز تعادلی، ناحیه‌ای از تصویر است که، با نگاه اول به یک اثر هنری، «چشم در آن ناحیه متوقف می‌شود» و غالباً بیشترین محتوی در همان ناحیه به مخاطب انتقال داده می‌شود. به باور آرنه‌های، مرکز تعادلی هر اثر در میان مراکز دیگر «قوت» و «ثبات» بیشتری دارد. به همین دلیل است که در طول تاریخ و در اغلب سرزمین‌ها موقعیت مرکزی در آثار هنری «نمایانگر قدرت متعالی»^{۳۷} بوده است. در اکثر فرهنگ‌ها این موقعیت میانی در تصویر «مخصوص خداوند، انسان کامل، پادشاه، و غیره بوده است».^{۳۸} همه این مراکز فراتر از محدودیت‌های زمانی و مکانی

هستند و در نتیجه در مرکز تعادلی باثبات تصویر جای می‌گیرند. پس موقعیت مرکزی چنان ظرفیتی دارد که می‌تواند، در خود مضامین اصلی مورد نظر هنرمند را جای دهد، چرا که این موقعیت در حقیقت کانون مورد توجه بیننده است و از این رو هنرمند به دنبال جلب توجه بیننده و بیان مقصود و منظور خود در این فضای میانی است. علاوه بر این، به عقیده آرنه‌های «حسی از ثبات»^{۳۹} همواره همراه موقعیت مرکزی است. از طرفی به لحاظ هندسی، مرکز یک نقطه مشخص است.

اما از نقطه نظر ادراکی، مرکز تا جایی پیش می‌رود که شرایط تعادلی آن حفظ شود. در نتیجه مرکز ادراکی می‌تواند یک نقطه، سر یک انسان و یا کل پیکره او باشد. علاوه بر این ممکن است گروهی از اجسام، چون ظرف میوه و یا نوعی مکان هندسی از اشکال به هم تنیده مانند یک گره باشد.^{۴۰}

به بیانی دیگر هر موقعیت و یا مجموعه‌ای از موقعیت‌ها که شرایط تعادل بصری را در خود داشته باشند و یا ایجاد کنند، مرکز ادراکی را خلق می‌کنند. از طرفی این مرکز نیز در اغلب اوقات با محدوده میانی در هم آمیخته می‌شود و سیستم مرکز‌گرا را به بهترین صورت پدید می‌آورد. مرکز ادراکی به باور آرنه‌های باید موضوع مورد نظر هنرمند را در خود به تصویر بکشد.

در حقیقت آنچه در مرکز ادراکی تصویر قرار می‌گیرد، به موضوع اصلی ترکیب‌بندی تبدیل می‌شود و معنای کلی تصویر را به نمایش می‌گذارد.^{۴۱}

حال پس از تعریف انواع مراکز که در حوزه ادراک بصری مطرح می‌شوند و رجوع به آرای نظریه‌پردازان این پژوهش، به نظر می‌رسد که مفهوم مرکز مد نظر ایشان، دقیقاً منطبق بر هیچ‌یک از تعاریف بیان شده در بالا نیست، هرچند ممکن است که ویژگی‌های برخی از آن‌ها را در شرایطی به خود بگیرد. به طور مثال «مرکز» مد نظر در آرای نظریه‌پردازان این پژوهش در برخی موارد ممکن است منطبق بر مرکز هندسی باشد و

زیرا با این بیان، هر تعریفی که از مرکز شود ناگزیر به خود مرکز بازمی‌گردد. از این رو، متضمن دور می‌شود که باطل است. پس مرکز را نمی‌شود به حد و رسم (منطقی) تعریف کرد و ناگزیر باید آن را به خواص و آثار و نسبیتش با عناصر پیرامون تعریف و تبیین کرد.

31. The most primitive elements

32. Christopher, Alexander, THE Nature of Order, vol. 1, p. 116.

۳۳. آرنه‌هایم این را «روش استدلال نمایانده» خوانده است (رودولف آرنه‌هایم، پوریه‌شناسی صورت معماری، ص ۱۳).

۳۴. رودولف آرنه‌هایم از اصطلاح مرکز دینامیکی برای بیان همین منظور استفاده کرده است.

35. Rudolf Arnheim, ibid, p.14.

36. Ibid, p. 15

37. exalted power

38. Ibid, pp.109,110.

39. sense of permanence

40. Ibid.

41. Ibid.

۴۲. کریستوفر الکساندر نیز برای مطرح کردن دامنه‌ی معنایی وسیع مرکز و جلوگیری از حصر معنای آن در نمونه‌های ذکرشده می‌گوید: «یک مرکز، دقیقاً یک مرکز نقل (گرانشی) نیست» (Alexander, Ibid, vol. 1, p.118).

۴۳. از آنجا که مکان فضای قطبی شده و جهت‌مند است، و مرکز عامل قطبی کردن فضا است، می‌توان نتیجه گرفت که مرکز رکن اصلی ایجاد مکان است. به تعبیر دیگر، «مکان بدون مرکز تحقق نمی‌یابد».

۴۴. آرنهایم معتقد است که هر نیرویی سه خصیصه‌ی اصلی دارد: «محل جای‌گیری نقطه‌ی آغاز، قوت، و جهت» (آرنهایم، هنر و ادراک بصری، روان‌شناسی چشم‌خلاق، ص ۳۷، 45. Ibid, p. 149).

۴۶. آرنهایم سیستم مرکز‌گرایی را به صورت «ریدیف بردارهای موازی افقی و یا عمودی» تعریف می‌کند (Arnheim, Ibid, p. 7). علاوه‌بر این لازم به ذکر است که این تعبیر از نیروهای مرکز‌گرایی در ادبیات آقای الکساندر نیز، که بسیار متأثر از آخرین اثر آرنهایم، یعنی The Power of Center است، بیان شده است. او آنجا که می‌خواهد ویژگی‌های کلی مراکز را برشمرد به ویژگی «واگرایی» مراکز اشاره می‌کند (الکساندر، سرشت نظم، ص ۹۲)، که به نظر می‌رسد همان مرکز‌گرایی مد نظر آرنهایم است. اما در تعاریف الکساندر برای مفهوم مرکز، او غالباً به نیروهای مرکز‌گرایی آن اشاره می‌کند و به مرکز‌گرایی اشاره چندانی نمی‌کند.

ویژگی شاخص آن، اعم از در میانه بودن را، داشته باشد؛ ولی در موارد دیگر ممکن است هیچ‌گونه مفهومی از «مرکز هندسی» را تداعی نکند. این امر برای سایر تلقی‌ها نیز صادق است.

اما آنچه در کلیه‌ی مراکز، فارغ از انطباقشان بر مرکز هندسی، گرانشی، یا ادراکی، مشترک است، خارج کردن فضا از تجانس است. شایان ذکر است که همه‌ی تلقی‌های مذکور در حوزه‌ی ادراک بصری است، ولی معماری تنها به این حوزه محدود نمی‌شود. به طور مثال در معماری، ادراک حسی نیز اهمیت بسیاری دارد؛ مثلاً آسمان آبی که در قاب معماری می‌نشیند نیز یک مرکز است که فضای معماری را قطبی می‌کند. پس روشن می‌شود که مراکز موجود در حوزه‌ی ادراک بصری نمی‌توانند همه‌ی معانی مرکز را بیان کنند و فقط بخش کوچکی از دامنه‌ی وسیع معنایی آن را پوشش می‌دهند.^{۴۴}

علاوه‌بر این، پس از تأمل در آرای نظریه‌پردازان، به نظر می‌رسد که مرکز از منظر ایشان، گاهی فضای عینی را قطبی و گاهی فضای ذهن بشر را متأثر از خود می‌کند. هر آنچه فضای همگن ذهن را قطبی کند و با ارزش‌هایی از یکنواختی خارج کند را می‌توان یک «مرکز ذهنی» تلقی کرد. مثلاً از آن جایی که خانه‌ی هر فرد در ذهن او ارزش متفاوتی نسبت به سایر نقاط فضا و سایر خانه‌ها دارد، برای وی یک مرکز ذهنی تلقی می‌شود. این در حالی است که آن خانه ممکن است هیچ مرکزیتی عینی در میان سایر خانه‌ها نداشته باشد. به همین سبب است که نوربرگ-شولتس خانه یا کاشانه را از نخستین مراکز ذهنی هر فردی معرفی می‌کند. اما مرکز عینی، مرکزی است که در محیط عینی ایجاد تمرکز می‌کند. به طور مثال یک میدان، یک مرکز عینی محسوب می‌شود که برای همه قابل درک است.

در مجموع با تدقیق در آرای نظریه‌پردازان روشن می‌شود که تلقی‌های متنوعی از مفهوم مرکز هست که برای فهم بهتر آن لازم است جوهره‌ی مشترک موجود در آرای مختلف مشخص شود.

۲.۲. جوهره‌ی مفهوم مرکز

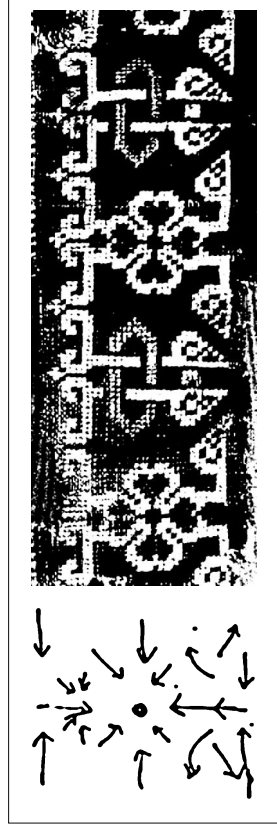
با تعمق در آرای محققینی که بیش از دیگران درباره‌ی مفهوم مرکز به مطالعه پرداخته‌اند، روشن می‌شود که وجه اشتراک همه‌ی آن‌ها، توجه به نیروها و بردارهایی است که توسط مراکز در فضا ظاهر می‌شوند و به قطبی کردن آن می‌پردازند. از منظر ایشان، بهره‌گیری از مرکز یکی از راهکارهای اساسی برای در هم شکستن فضای همگن^{۴۵} و جهت‌دار کردن آن است. بنا بر این همه در تبیین مرکز به بردارها یا نیروهای اشاره می‌کنند که یکنواختی فضا را در هم می‌شکنند و نوعی مرکزیت در اطراف خود ایجاد می‌کنند. هرچند به نظر می‌آید که محیط اثر مراکز و بردارها و نیروهای حاصل از آن‌ها متفاوت معرفی شده‌اند. پس به طور کلی، با رجوع به آرای نظریه‌پردازان، فارق از تفاوت منظرشان، جوهره‌ی مفهوم مرکز را می‌توان مفهوم نیرو دانست. در ادامه با رجوع به آثار نظریه‌پردازان مذکور، سعی شده است که این جوهره‌ی مشترک مفهوم مرکز (یعنی توجه به مفهوم نیرو) از خلال سخنان ایشان آشکار شود.

رودولف آرنهایم معتقد است که هر مرکز واجد «نیروهایی»^{۴۶} است که باعث «جذب و متمرکز کردن» فضای اطراف آن می‌شود که آن‌ها را نیروهای مرکز‌گرا می‌نامد. آرنهایم در جای دیگر می‌گوید: «در عین حال شکل کلی هر مرکز خود نماینده‌ی نوعی بردار نیرو است که همانند یک تیر به جهات مختلف فضا گسترده می‌شود».^{۴۷} بنا بر این با تأمل بیشتر بر آرای آرنهایم روشن می‌شود که، هر مرکز علاوه‌بر نیروهای جاذبه‌ی مذکور، نیروهای دافعه‌ای از خود در فضا ساطع می‌کند و در نتیجه، نسبت خود را با سایر مراکز هم‌جوارش مشخص می‌کند. آرنهایم این نیروها را با لفظ نیروهای مرکز‌گرایی توضیح داده است.^{۴۸} این سیستم نیروها، به دلیل وجود حوزه‌های نیرویی، فواصل میان اشیا و اشکال را در یک تصویر بصری و یا در یک فضای معماری تحت تأثیر قرار می‌دهد.^{۴۹} به اعتقاد آرنهایم این نیروها در دو قلمرو نیروهای روان‌شناختی و فیزیکی، وجودی واقعی دارند و

«اساس یافته‌های ادراکی انسان در حقیقت حوزه یکپارچه‌ای از نیروها است».^{۲۸}

به طور خلاصه از منظر آرنهایم، مراکز نیروها و بردارهایی در فضا هستند که، «همانقدر که مفاهیمی ذهنی به‌شمار می‌روند، در عالم فیزیکی نیز به واسطه اشکال بصری قابل رؤیت هستند».^{۲۹} از منظر وی اشکال نه تنها ایستا نیستند؛ بلکه به علت داشتن نیروهای درونی کاملاً پویا هستند. در نتیجه به باور آرنهایم، برای تبیین ساختار ترکیب‌بندی، نقطه شروع بررسی بردارهای موجود در اشکال است. در نظر وی «بردار نیرویی است که همانند یک پیکان از مرکز انرژی یک چیز در جهتی خاص انتشار می‌یابد».^{۳۰} در هر دستگاهی که بتواند آزادانه انرژی خود را در فضا منتشر کند، بردارها به صورت «دایره‌وار» منتشر می‌شوند.^{۳۱} این دریافت کلی را آرنهایم، از زبان گوته چنین بیان می‌کند: «هر چیزی که خود را در یک فضای آزاد نمایان کند، اشکال مدور را جستجو می‌کند».^{۳۲}

آرنهایم بیان خود را پیرامون نیروهای حاصل از مراکز، نه‌تنها در تصاویر دوبعدی، بلکه در فضای سه‌بعدی نیز مطرح می‌کند. وی معتقد است که مرکز یک اثر بصری چنانچه قوت کافی داشته باشد، می‌تواند نیروهایی را به فضای سه‌بعدی اطراف ساطع کند، به طوری که مخاطب اثر در جاذبه آن غوطه‌ور شود. در اندیشه آرنهایم، عمل مشاهده در حقیقت فرستادن نیروهایی در قالب بردارها از چشم ناظر به سمت شیء و عکس العمل مرکز آن شیء به چشم بیننده است. در نتیجه یک اثر هنری،



بردارهایی را به سمت ناظر می‌فرستد که او را جذب کند و تحت تأثیر قرار دهد. وی در این باب می‌افزاید: «...اثر هنری قوی، خود به مرکز اولیه تبدیل می‌شود و ظاهر ساختار خود را مستقل از ناظر، مسلط می‌کند و ناظر غوطه‌ور در آن اثر می‌شود و... وجود خارجی خود را فراموش می‌کند».^{۳۳} در این عبارت آرنهایم به نیروهایی که مراکز در فضای سه‌بعدی اطراف خویش ساطع می‌کنند اشاره دارد؛ نیروهایی که سبب جلب توجه و ایجاد قربت میان اثر هنری و مخاطب می‌شوند. بنا بر این وی جوهره واحد مرکز را چه در تصاویر دوبعدی و چه در فضای سه‌بعدی نیروهایی می‌داند که توسط مرکز به محیط وارد می‌شوند.

کریستوفر الکساندر نیز دقیقاً تعبیر مشابهی را درباره نیروهای حاصل از مراکز بیان می‌کند. او نیز معتقد است که یک مرکز قوی (و یا به تعبیر وی زنده) نیروهایی را در فضا ایجاد می‌کند که نه‌تنها مراکز دیگر فضا را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد، بلکه انسان را نیز، به مثابه مرکزی، در جاذبه خویش می‌کشد و از این رو نوعی «احساس قربت» میان مخاطب و مرکز قوی ایجاد می‌شود. به همین علت است که او مراکز را عامل تحریک و توجه به «خویش» انسان معرفی می‌کند.^{۳۴} از این منظر نیز، مراکز، نیروهایی دارند که بر فضا و ساختار آن اثر می‌گذارند. کریستوفر الکساندر صریحاً می‌گوید: «آنچه یک مرکز را مرکز می‌کند، این است که تا چه حد به مثابه حوزه‌های سازمان‌یافته از نیروها در فضا عمل می‌کند».^{۳۵} برای درک بهتر این موضوع مثالی آورده شده است. در تصویر «ت ۴» الکساندر مراکز را با بردارهای جهت‌داری جانشین کرده است که نشان دهد، مراکز واحد نیرو هستند. از این رو، از منظر الکساندر، مراکز می‌توانند به مثابه نیروهایی جهت‌دار ظاهر شوند. بنا بر این از این منظر نیز جوهره واحد مرکز توجه به مفهوم نیرو است. کریستیان نوربرگ-شولتس نیز وجود نیروها را جوهره مراکز دانسته است. او معتقد است که «اولین حالت فهم طبیعی، نیروها را به عنوان آغازگاه خود برگرفته و آن‌ها را به عناصر

۲۸. این محبت از مباحث مطروحه در نظریه گشتالات است که آرنهایم آن را متأثر از مراکز معرفی می‌کند. او می‌گوید: «در مورد هر گونه رابطه فضایی میان اشیا، «فاصله» بی‌صحیحی وجود دارد که چشم ما به طور شهودی آن را مشخص می‌کند» (آرنهایم، هنر و ادراک بصری، روان‌شناسی چشم خلاق، ص ۳۰).
 ۲۹. برای مطالعه بیشتر نک: رودولف آرنهایم، هنر و ادراک بصری، روان‌شناسی چشم خلاق.
 ۳۰. Ibid, p. 3.
 ۳۱. Ibid, p. 4.
 ۳۲. به باور آرنهایم شواهد این اصل را می‌توان در علومی همچون فیزیک، زیست‌شناسی، و روان‌شناسی مشاهده کرد. آرنهایم برای اثبات این اصل مهم دو مثال در حوزه زیست‌شناسی و زمین‌شناسی مطرح می‌کند. برای مطالعه بیشتر نک: Arnheim, Rudolf. Ibid, p. 6-7.

ت ۴. میلان نیروی مراکز موجود در حاشیه فرش به مثابه بردارهایی ظاهر می‌شوند. ماخذ: کریستوفر الکساندر، سرشت نظم، ص ۹۱.

لازم به ذکر است که این آزاد شدن نیروها از مراکز به صورت دایره‌وار نوربرگ شولتس نیز بیان کرده است: «کان‌ها اهداف یا «کان‌ها» هستند که در آن‌ها رویلدهای منطقی و چرم‌مان در می‌یابیم، اما مکان‌ها آغازگاهایی نیز هستند که از طریق آن‌ها جهت خود را می‌یابیم و به محیط احساس تعلق می‌کنیم، پس مکان چون درون‌می در برابر بیرون‌مان آن دریافت می‌شود و باید نسبتاً کوچک باشد تا احساس امنیت روانی ایجاد کند. اندازه محدود مکان‌های شناخته با صورت مرکز‌دار ملازم است. پس «مکان اصولاً گرد است» (نوربرگ شولتس، معنا در معماری غرب، ص ۵۴).

53. Ibid, p. 36, 37.
54. Christopher Alexander, *Ibid*, vol. 4, pp. 68, 69.

55. Ibid, vol. 1, p. 116.

۵۶. کریستیان نوربرگ شولتس، روح مکان، به سوی پدیدارشناسی معماری، ص ۴۴.

۵۷. همان، ص ۴۳.

۵۸. علاوه بر این، مفهوم «چیز» نیز در ادبیات نوربرگ شولتس ظاهراً دلالت بر تعبیر نیروهای متمرکز شونده دارد؛ چرا که به عقیده وی «گرد آوردن در حقیقت معنای اصلی واژه چیز است»، (نوربرگ شولتس، معماری: معنا و مکان، ص ۱۰۶) این گرد آوردن در حقیقت همان تمرکز است که از

نیروهای مرکز‌گر حاصل می‌شود. از این رو به نظر می‌رسد که با تعمق بر مفهوم «چیز» از منظر نوربرگ شولتس، می‌توان مراکز تعین‌بخش فضای وجودی از این نظرگاه را شناخت. به طور خلاصه،

طبیعی عینی یا چیزها مرتبط می‌کند»^{۵۶} در این باره می‌گوید: «در کل هر فهمی از محیط طبیعی ناشی از تجربه آغازین طبیعت به مثابه انبوه نیروهای زنده است»^{۵۷} از آنجایی که او مرکز را عنصر اصلی فضای وجودی و عامل ادراک انسان از هستی معرفی می‌کند، پس مراکز را نیروهایی می‌شناسد که محیط بی‌حضور را در یک جا متمرکز می‌کنند.^{۵۸} در مجموع، جوهره واحد مفهوم مرکز، مفهوم نیرو است، هر چند نوع و محیط اثر این نیروها، با توجه به نظرگاه‌های گوناگون، متفاوت است. به طور مثال، آرناهم که در حوزه ادراک بصری به مفهوم مرکز نظر افکنده است، غالباً این نیروها را از نوع نیروهای ادراکی و بصری معرفی می‌کند. الکساندر نیز از همین باب وارد می‌شود و به نیروهای مراکز در ترکیبات بصری اشاره‌هایی دارد اما او در نهایت^{۵۹} از این حوزه فراتر رفته است و نیروی مرکز را نوعی جاذبه فطری معرفی می‌کند که سبب ایجاد احساس قربت میان مرکز و انسان می‌شود. علاوه بر این هر چند نوربرگ شولتس هم جوهره مرکز را مفهوم نیرو می‌داند، اما او نیز این نیروها را جامع‌تر از نیروهای بصری مد نظر آرناهم معرفی می‌کند و آن‌ها را عوامل اصلی تکوین و ادراک هستی معرفی می‌کند.

۳.۲. دامنه مرکز

پس از تأمل در مفهوم مرکز لازم است گستره مفهوم آن روشن شود. از آرای محققین در این زمینه برداشت می‌شود که مرکز مفهوم بسیار وسیعی است، چنان‌که همه هستی را در بر می‌گیرد؛ به طوری که می‌توان ادعا کرد هستی از مراکز تشکیل شده است.

رودولف آرناهم به توده‌ها و حوزه‌هایی اشاره می‌کند که بر دارهای انرژی را در فضای اطراف خود منتشر می‌کنند. او این توده‌ها و حوزه‌ها را مراکز می‌نامد. علاوه بر این او معتقد است که «روابط میان این مراکز»، به سبب داشتن بردارهای انرژی، خود در حکم مراکز هستند، مانند فضای بی‌نقش میان دو نقش.

از این منظر، کل یک اثر هنری از مراکز، در مقیاس‌ها و شکل‌های گوناگون، تشکیل شده است: «مرکز در یک اثر هنری ممکن است نقطه‌ای ساده، هر شکلی و یا مجموعه‌ای از اشکال باشد. در یک دستگاه پویه‌شناسی، هر شیء بصری می‌تواند یک مرکز باشد».^{۶۰} نمونه‌های مطرح‌شده در خلال سخنان آرناهم روشن می‌شود که تلفیق وی از مفهوم مرکز منحصر به عناصر تشکیل‌دهنده آثار هنری دویعدی نیست، بلکه او معتقد است که آن‌ها در جهان سبهدی پیرامون ما نیز حضوری فعال دارند. از آنچه گفته شد برداشت می‌شود که از منظر آرناهم، کل هستی متشکل از مراکز در مقیاس‌های مختلف است.

کریستوفر الکساندر نیز عقیده مشابهی دارد و معتقد است که می‌توان «موجودیت‌های مستقل» در یک پدیده و همچنین «روابط بین این موجودیت‌ها» را «مرکز» نامید: «در طی سال‌های اخیر برای اینکه در هنگام سخن گفتن از موجودیت‌ها، از شیوه‌ای ثابت و دائمی بهره‌مند شوم، آموختم که بهتر است همه آنها را (چه اجزا چه کلیت‌های موضعی و چه موجودیت‌های به هم چسبیده که به سختی قابل رؤیت‌اند) مرکز بنامم».^{۶۱} از نظر الکساندر فاصله بین این نقاط نیز، مرکز خوانده می‌شود.^{۶۲} او نیز مرکز را تنها، نقاط شاخص متمرکز در فضا نمی‌داند و معتقد است عالم هستی کلیتی است که مراکز مرتبط تشکیل شده است. او این ارتباط را چنین شرح می‌دهد: «مراکز از دل مراکز دیگر بیرون می‌آیند و در فضا با مراکز بزرگتری در ارتباط هستند».^{۶۳} یا در جای دیگر می‌گوید: «مراکز، تنها از مراکز دیگر ساخته شده‌اند؛ این بنیادی‌ترین مفهوم است».^{۶۴} بنا بر آنچه گفته شد، از منظر الکساندر نیز دامنه معنایی و مصداقی مرکز، کل جهان را در بر می‌گیرد.

نوربرگ شولتس نیز تلویحاً به گسترده‌گی این مفهوم اشاره کرده است. از نظر او فضای وجودی شامل عناصری است که او آن‌ها را «مرکز، مسیر، و حوزه» می‌خواند. حوزه مرکزی است که خود از مجموعه‌ای از مراکز تشکیل می‌شود (مانند شهر). نقش

مرکز در مختایختی به مسبر آنجا عیان می شود که به قول وی مسبر بی مقصد (= بی مرکز) معنا ندارد. بنا بر این مرکز متمم مسبر است. چنین نگاهی نشان می دهد که از نظر او «مرکز مهم ترین عنصر در ساختار فضای وجودی انسان است».^{۶۵} در نهایت می توان چنین نتیجه گرفت که نوربرگ- شولتس نیز برای مرکز قائل به گستره ای به طول تاریخ و عرض جغرافیا است.

از بررسی آرای نظریه پردازان مذکور، می توان دریافت که تلقی نوربرگ- شولتس از مفهوم مرکز از آغاز تا انجام مطالعاتش، ثابت باقی می ماند؛ ولی تلقی آرنهایم و الکساندر از مفهوم مرکز در مسبر پژوهش دستخوش تغییر می شود. آرنهایم ابتدا مرکز را فضا یا عنصر میانی یک ترکیب بندی بصری می داند که در سامان دهی کل تصویر نقش مهمی را ایفا می کند. اما چنانچه گفته شد، بعدها به این نتیجه می رسد که، هر آنچه موجودیت بصری دارد یا به تعبیری هر آنچه دیده می شود، مرکز است.

کریستوفر الکساندر نیز در ابتدا مرکز را محدوده ای بصری می داند که با نیروهای مرکز گرایش فضای اطراف خود را سامان می دهد؛ ولی در ادامه سیر تکاملی اندیشه او به برقراری ارتباطی ظریف میان مفهوم وجود و مرکز منجر می شود.^{۶۶} از نظر او هرچه «وجود» دارد (اعم از مادی یا غیر مادی، بصری یا غیر بصری)، مرکز به حساب می آید؛ مثلاً کلبه ای روی تپه یا صدای جویبار یا نوری که از روزنی وارد می شود، همه مراکز مؤثری هستند. در نهایت از آنچه مرور شد چنین برداشت می شود که از نظر محققان یادشده، دامنه مرکز بسیار وسیع تر از تلقی عام از این مفهوم است تا آنجا که می توان «مرکز را عنصر سامان دهنده هستی و پدیده های آن دانست.

۳.۳. برخی از وجوه مرکز

سخن از مرکز، به علت ماهیتش، معمولاً نوعی پیچیدگی دارد. تعمق در پاره ای از مهم ترین ویژگی های این مفهوم راهی برای درک بهتر آن است. شایان ذکر است که در این مجال تنها به استخراج و

تدوین وجوه اساسی مرکز از منظر نظریه پردازان این نوشتار پرداخته می شود و ادعایی در برشمردن همه وجوه مرکز وجود ندارد.

۳.۱. تشعشع و تمرکز (واگرایی و همگرایی)^{۶۷}

کریستوفر الکساندر در برشمردن ویژگی های بارز مرکز می گوید: «مراکز اغلب محصور، متصل به یکدیگر، متقارن، متفاوت، و متمایز از فضای مجاورشان و واگرا هستند که به هم پیوستگی ناشی از کیفیتی متمم مرکز را در فضا ایجاد می کنند».^{۶۸} از نوشتار الکساندر می توان دریافت که مراکز به طور کلی دو ویژگی عمده به ظاهر متناقض دارند: (۱) همگرا هستند و احساسی از تمرکز را در فضا ایجاد می کنند. (۲) واگرا هستند و بدین طریق، ضمن ارتباط با مراکز دیگر، به یکدیگر یاری می رسانند.

آرنهایم نیز، در توضیح ترکیب های بصری، «نیروهای معطوف به مرکز داخلی»^{۶۹} را همگرا، و «نیروهای معطوف به مرکز خارجی»^{۷۰} را واگرا می نامد. او قائل به وجود اصلی کلیدی است که بر طبق آن هر «مرکز منفرد»، در ابتدا، باعث ایجاد نیروهای مرکز گرا می شود و این وضعیت تا زمان ایجاد مرکز دوم، در مجاورت مرکز اول، ادامه می یابد. در این حالت نیروهایی ایجاد می شود که برای مرکز دوم مرکز گرا و برای اولی مرکز گریز محسوب می شوند و مرکز اول برای نیروهای مرکز گرایش مرکز داخلی و برای نیروهای واگرایش مرکز خارجی به حساب می آید. «واکنش مرکز اولیه در برابر مرکز دیگر، تبدیل آرایش مرکز گرابی به مرکز گریزی را به دنبال خواهد داشت».^{۷۱} این ویژگی مراکز که به جاذبه و دافعه تعبیر می شود، پایه اصول مهمی، مانند قوانین گرانث، در علم فیزیک است.

در حوزه معماری نیز، این ویژگی مراکز سبب ایجاد مبحث فاصله گذاری در مکاتب روان شناسی محیط (نظیر گستانالت) شده است. به تعبیری به علت نیروهایی که یک ساختمان از خود ساطع می کند، برای استقرارش در کنار ساختمان مجاور، باید از آن ساختمان فاصله ای داشته باشد.

→ اساس مرکز بودگی یا چیز بودگی از منظر نوربرگ- شولتس، وجود نیروهای مرکز گرابی است که قابلیت «گردآوری عالم» را داشته باشند. از این رو از این نظرگاه نیز نیرو مهم ترین عامل در موجودیت مرکز است.

۵۹، نک: جلد چهارم کتاب سرشت

نظم

60. Rudolf Arnheim/ibid,

p. 15.

۶۱ کریستوفر الکساندر، سرشت نظم، ساختارهای زنده در معماری، ص ۸

۶۲ وی در جای دیگر می گوید:

«مراکز بلوک های ساختمانی کلیت هستند.» Alexander, Ibid, vol. 1, p. 81

کامل از مراکز تشکیل شده است و نیز

در جای دیگر می گوید: «هر کلیتی در مقیاسی از مراکز ساخته شده است» (Alexander, Ibid, vol. 1, p. 110)

۶۳ همان، ص ۹۲.

64. Christopher Alexander,

Ibid, p. 116.

۶۵ کریستیان نوربرگ- شولتس،

معماری: حضور، زبان، و مکان، ص ۳۳.

۶۶ از طرفی در حکمت اسلامی

«موجودیت واحدی»، که همه عالم

در مقیاس های مختلف از آن ساخته

شده است، «وجود» است. سؤالی که

اینجا مطرح می شود و نیاز به تعمق

بیشتری دارد این است که «یا

می توان در این مجال مرکز را معادل

وجود دانست؟» یعنی عنصر ثابتی

که متضمن حیات در پدیده ها هست

و هر پدیده ای بر حسب پاره ای

که از آن می برد، به زندگی دست

می یابد؛ شایان ذکر است که —————

→ کریستوفر الکساندر نیز مراکز را «مشتاب زندگی و حیات پدیده‌ها» می‌داند. در این صورت نیز دامنه معنایی و مصالقی مفهوم مرکز همه هستی را در بر می‌گیرد.

۶۷. ویژگی مذکور مرکز، پتانسیل از وجهی کامل تر است که می‌توان آن را «ارتقا محور» متشابه (اکثره گون، معانی رمز صلیب، تحقیقی در فن معارف تطبیقی) در مرکز دانست. یعنی اساساً مرکز محل ظهور امور

متضاد به صورت هم‌زمان است. لازم به ذکر است که این ویژگی مرکز منجر به یکی دیگر از وجوه ذاتی مرکز در مرتبه‌های بالاتر می‌شود و آن تعادل مرکز است. مرکز محل «هم‌نشینی و خنثی شدن امور متشابه» و در نتیجه «تعادل» محض است. ۶۸. الکساندر، همان، ص ۹۷.

69. internal center

70. external center

71. Ibid, 5.

۷۲. کریستیان نوربرگ- شولتس، روح مکان، به سوی پدیدارشناسی معماری، ص ۲۴.

۷۳. همسو، معماری: حضور، زبان، و مکان، ص ۳۷. شایان ذکر است که همین مضمون را الیاده از منظر دین پژوهانه خود نیز بیان میکند. وی معتقد است مکانی برای سکونت مناسب است که با عواملی تقدیس شده باشد. یکی از راهکارهای تقدیس فضا، ایجاد مرکز (یا آفریش مرکز) است. در این صورت آن مکان از سایر فضاهای غیر مقدس تمایز می‌یابد و از این رو مناسب سکونت آدمی می‌شود (برای مطالعه بیشتر در این زمینه نک: به میرچا الیاده، مقدس و نامقدس و همچنین میرچا الیاده، اسطوره و رمز در اندیشه میرچا الیاده).

تمایز عالم و چیز است»^{۷۲} همچنین «در یک ساختمان، آستانه هم‌زمان، داخل و خارج را یعنی آنچه را بیگانه است با آنچه معمول است، از هم جدا و در عین حال به هم مرتبط می‌سازد.»^{۷۳} می‌توان حد را «تجسم‌بخشنده به یک تمایز»^{۷۴} نیز تلقی کرد؛ به طوری که فضای داخل و خارج مرکز را از یکدیگر جدا می‌کند. ولی به طور هم‌زمان، همان مرکز عنصر واسطی در ارتباط بیرون و درون مطرح می‌شود.

علاوه بر این کریستوفر الکساندر نیز دقیقاً تعبیری مشابه پیرامون مرکز عرضه می‌کند. او مرزها را هم «تفکیک کننده»^{۷۵} مرکز از زمینه و هم «پیوند دهنده»^{۷۶} آن با سایر مراکز معرفی می‌کند:

هدف از مرز، که دورتادور یک مرکز را فرا می‌گیرد، مقصودی دوگانه است؛ نخست اینکه مرزبندی توجه را به مرکز جلب می‌کند و از این رو به تولید بهتر مرکز، کمک می‌کند. مرزبندی این کار را با ایجاد میدان نیرویی انجام می‌دهد که مرکز را ایجاد و آن را تشدید و تقویت می‌کند؛ دوم اینکه مرکز را که با مرزها محدود شده است، به جهان آن سوی مرزها پیوند می‌زند و آن را یکپارچه می‌کند.^{۷۷}

آرنه‌لیم نیز در کتاب قدرت مرکز در فصلی با عنوان «مراکز به مثابه جداکننده»^{۷۸} به ویژگی دوگانه مرزها که به تعبیری خود نوعی از مراکزند، اشاره می‌کند. او معتقد است که یک ترکیب‌بندی، متشکل از مراکزی است که به شیوه‌های مختلف با یکدیگر مرتبط می‌شوند. «معمول‌ترین نمونه این ترکیب‌بندی در ترکیب‌بندی‌های دوگانه‌ای است که دو شریک کنار هم قرار می‌گیرند و با محورهای مرکزی از یکدیگر جدا می‌شوند». این نوع ترکیب‌بندی را آرنه‌لیم «ترکیب‌بندی دوقطبی»^{۷۹} می‌نامد. آنچه در مجموع در این ترکیب‌بندی بیش از هر چیز حائز اهمیت است، ترکیب ظریف دو مقوله «ارتباط یا اتصال میان دو مرکز و جدایی بین آن‌ها است»^{۸۰}

۳.۲.۳ مرز

مرز یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های ذاتی مرکز است که نبود آن می‌تواند موجودیت مرکز را خدشه‌دار کند. به بیان دیگر، هیچ مرکزی بدون مرز متمایزکننده آن از محیط اطرافش، شناسایی نمی‌شود. به طور کلی، با ایجاد محصوریت برای مکان، حد آن در محیط تعریف می‌شود. هر محصوریتی تبدیل به یک مرکز می‌گردد که می‌تواند به مثابه یک کانون برای پیرامونش عمل کند.^{۷۳} در این باره نوربرگ- شولتس معتقد است که اساساً مکان بدون مرز مشخص فاقد هویت است. «هنگامی که مرزبندی مکانی مخدوش شد و از میان رفت، هم مزرعه و هم سکونتگاه و در کل هر مکانی هویت خود را از دست می‌دهد»^{۷۴}. کریستوفر الکساندر نیز می‌گوید: «من در مطالعاتم خیلی زود متوجه شدم که مراکز زنده، تقریباً همیشه به وسیله مرزها شکل می‌گیرند و تقویت می‌شوند»^{۷۵}.

با توجه به مطالب مذکور، برخلاف نظر رایج که بر طبق آن خط انتهای یا جداکننده پدیده‌ها یا مراکز مرز نامیده می‌شود، مرز اساساً نقطه آغاز وجود یافتن هر چیز (مرکز) است؛ به طوری که بدون وجود آن، هیچ پدیده‌ای موجودیت نمی‌یابد.

نوربرگ- شولتس به تعریف هایدگر از مرز استناد می‌کند: «حد و مرز آن نیست که انتهای چیزی را مشخص کند؛ بلکه، چنانچه یونانیان واقف بودند، حد و مرز آن است که به واسطه آن چیزی آشکارگی گهرینش را می‌آغازد»^{۷۶}.

دو ویژگی عمده درباره مرز برشمرده شده است که به موجب آن‌ها مرز به طور هم‌زمان در زمینه‌اش دو نقش را ایفا می‌کند: اول نقش تمایزبخشی است، به این معنی که مرز موجب می‌شود که هر مرکز، از زمینه‌اش متمایز شود و دوم وحدت‌آفرینی و ایجاد پیوستگی در محیط است، به این معنی که مرز موجب می‌شود که مرکز با زمینه خود ارتباط برقرار کند و درون آن تعریف شود.

نوربرگ- شولتس می‌گوید: «آستانه، حامل وحدت و

دو مرد هم‌قوه از دو سو، بی‌حرکت مانده است. در اینجا طناب ساکن ولی سرشار از انرژی است.^{۸۱}

بنا بر این آرنهایم سکون را نمادی از مرده بودن مرکز و نیرو و انرژی داشتن را نماد حیات و سرزندگی مراکز می‌داند. وی معتقد است که سکون و حرکت یافته‌ای ادراکی است. از این رو می‌گوید: «حیات به عنوان یافته‌ای ادراکی، اساساً از پویای نیروهای ادراکی نشئت می‌گیرد».^{۸۲} پس به نظر می‌رسد که آرنهایم در پی تعریف جدیدی برای حیات مراکز است. حیاتی که در حصر پدیده‌های زنده از منظر زیست‌شناسی نیست و کلیه مراکز یا به تعبیری همه پدیده‌های هستی می‌توانند واجد آن باشند. حیاتی که عمدتاً با ادراک بشر فهمیده می‌شود، نه با اندازه‌گیری‌های رایج در علوم زیستی و طبیعی.

الکساندر از این مفهوم است. او می‌گوید:

حیات، مفهومی مکانیکی و محدود که تنها برای دستگاه‌های تولیدمثل کننده زیست‌محیطی به کار می‌رود، نیست. حیات کیفیتی است که در ذات فضا نهفته است.^{۸۳}

جمع‌بندی

همان‌طور که گفته شد، مراکز متشکل از نیروهایی هستند که موجب ایجاد تمرکز در فضا می‌شود. بر حسب انواع مختلف نیروها و محیط‌های اثر آن‌ها، انواع مختلف مراکز می‌توانند ایجاد شوند. به نظر می‌رسد که از منظر نظریه‌پردازان یادشده، مرکز گاه فضای عینی را قطبی می‌کند و گاه فضای ذهن بشر را تحت تأثیر خود قرار دهد.

از آنجایی که رودولف آرنهایم، در حوزه ادراک بصری، به مطالعه مفهوم مرکز پرداخته است، عمدتاً بر روی تأثیر نیروها در فضای عینی متمرکز شده است. در حالی که نوربرگ شولتس، که از منظر پدیدارشناسی به این مفهوم رجوع کرده، بیشتر به

۳.۳. حیات

یکی دیگر از ویژگی‌های ذاتی مرکز، حیات‌بخشی آن است.^{۸۴} از آن‌جایی که یکی از مباحث اصلی در سرشت نظم کریستوفر الکساندر، مفهوم حیات است، در این زمینه، وی بیش از سایرین سخن گفته است. به‌طور کلی او معتقد است که هر مرکز مرتب‌سازی حیات دارد. همچنین بر این باور است که حیات هر مرکز، در هر کلیت، به مرتبه حیات همه مراکز تشکیل‌دهنده آن کلیت وابسته است. او برای اثبات گفتاش پنج ادعا را مطرح می‌کند:

۱) مراکز در فضا رخ می‌دهند. ۲) هر مرکز به وسیله آرایش فضایی دیگر مراکز خلق می‌شود. ۳) هر مرکز حیاتی قطعی و شدتی معین دارد. ۴) حیات و با شدت یک مرکز، مطابق با موقعیت قرارگیری و شدت دیگر مراکز مجاورش، افزایش و کاهش می‌یابد. ۵) مراکز عناصری بنیادی و اساسی از کلیت هستند و مرتبه حیات هر بخش معین از فضا، کاملاً به حضور و ساختار مراکز آن بخش بستگی دارد.^{۸۵}

در ادامه نتیجه می‌گیرد: «حیات هر بخش معین از جهان، به ساختار مراکزی که آن بخش در بر می‌گیرد، بستگی دارد».^{۸۶} از این رو مراکز عامل اصلی ایجاد زندگی در هر پدیده‌ای هستند. با رجوع به آثار آرنهایم، روشن می‌شود که او قبل از الکساندر، اصطلاح «مرکز زنده و مرده»^{۸۷} را مطرح کرده بود.^{۸۸} وی با ذکر مرکزی که در آن تمام نیروهای ادراکی خنثی شده‌اند، می‌گوید: «چنین مرکزی را نمی‌توان به‌طور کامل مرده نامید. و اصولاً مرکز مرده در پدیده‌های ادراکی یافت نمی‌شود».^{۸۹} او با ذکر تمثیلی این مطلب را توضیح می‌دهد:

مسئله آن است که زمانی که کشش‌هایی از جهات مختلف یکدیگر را خنثی می‌کنند، هیچ کششی به یک جهت خاص حس نمی‌شود. تعادل چنین نقطه‌ای، از نظر چشم‌انداز حساس، سرشار از تنش است. می‌توانید طنابی را در نظر بگیرید که، بر اثر کشش

۸۴. کریستوفر الکساندر، همان، ص ۱۲۷.
۸۵. کریستیان نوربرگ-شولتس، همان جا.

۸۶. همو، معماری معنا و مکان، ص ۱۴.
۸۷. همان جا.

۸۸. همان جا.

۸۹. الکساندر، ص ۱۳۳-۱۲۷ و ۱۲۷.

80. centers as dividers

81. bipolar composition

82. Rudolf Arnheim, ibid,

p. 133.

83. Ibid, p. 141.

۸۴. در وجود انسان نیز مرکز منشاء

حیات است. به‌طور کلی می‌توان

گفت که انسان دو وجه دارد. یکی وجه

مادی و جسمانی و دیگری وجه معنوی

و غیرجسمانی. در وجه مادی وجود

انسان، مفهوم مرکز نیز تجلی مادی

می‌یابد. به طوری که در خلقت انسان،

«قلب» نقش «مرکز حیات مادی»

دارد و حیات تمام اعضای بدنش به آن

وابسته است و چنانچه از کار بیفتد، سایر

اعضا نیز متوقف می‌شوند. بنا بر این،

وجود مادی و جسمانی انسان، حول

مرکز قلب وی متناظر می‌شود. اما از

جانب دیگر، در بعد معنوی وجود انسان،

این مفهوم در مرتبه‌ای اعلی‌تر تجلی

می‌یابد. یعنی همان‌طور که حیات

مادی انسان، وابسته به قلب اوست، در

بعد معنوی وجودش نیز، قلب «حیات

باطنی» وی را رقم می‌زند. به طوری

که برای بهره‌مندی از فیض حیات از

یگانه فیاض عالم، او را «قلب القلوب»

بسیار می‌کند. در قرآن نیز انتهای

حیات معنوی انسان را با تعبیر «قست

قلوبهم» (بقره: ۷۴) به تصویر می‌کشد.

پس انسان نیز در جاذبه کانون وجود

خوبش (قلب، قوا) هستی ←

می‌یابد، به طوری که اگر از جیات ساقط شود، سطح و بصر و ... نیز به کار نمی‌آید. «صم بکم عمی فهم لا یزجون» (بقدره: ۱۸).

۸۵ الکساندر، همان، ص ۹۴.

۸۶ همان‌جا.

87. Living Center & Dead

Center

۸۸ آرناهم، همان، ص ۲۴.

۸۹ در ترجمه‌ای که از متن نوشتار آرناهم شده است، Dead Center با واژه «مرکز خشی» ترجمه شده است. (آرناهم، همان‌جا). ولی از آنجا که الکساندر پس از اقتباس این واژه از آقاسی آرناهم، آن را در تقابل با مرکز زنده معرفی می‌کند به نظر می‌رسد ترجمه «مرکز مرد» مقصود نگارندگان را بیشتر تبیین می‌کند.

۹۰- همان‌جا.

۹۱- همان‌جا.

۹۲- همان‌جا.

۹۳- الکساندر، همان، ص ۳۰.

۹۴- او در زیونیسس مجلد اول

کتاب سرست نظم با عنوان «پدیده

زندگی» می‌گوید: «کتابی که

پیرامون ایده مراکز صحبت می‌کند و

به بحث من شبیه است، کتاب نیروی

مرکز اثر رودولف آرناهم میباشد»

(الکساندر، همان، ص ۸۰).

۹۵- او در این باره، به تأثیر مراکز بر عواطف

و احساسات عمیق بشری و خویش

انسان اشاره می‌کند و در نهایت آن‌ها را

عامل وحدت اثر یا هر مند می‌داند. برای

مطالعه بیشتر در این زمینه تک:

Christoph Alexander, Ibid.

۹۶- الکساندر، همان، ص ۲۶۲.

۹۷- نوربرگ- شولتس، معنا در

معماری غرب، ص ۱۶۶.

می‌گوید:

اگرچه مرکز معنوی فضا، محراب آن است؛ محراب به ندرت در

مرکز فضا به معنای معماری آن قرار می‌گیرد و حتی در کلیسای

مرکز گرای بیژانسی، محراب در انتهای معبری کشیده واقع است.

در عوض مرکز معماری فضا، محور قائم است که گنبد آسمانی

آن را تشخیص می‌بخشد. در معماری بیژانسی این محور اهمیتی

اساسی دارد، اما بر معبر طولی کمتر تأکید می‌شود. در باسیلیکای

صدر مسیحی وضع برعکس این است و محور قائم کمتر عیان

می‌شود.^{۹۷}

روشن است که اینجا نیز نوربرگ- شولتس انواع مختلفی از

مراکز را در پس ذهن خود دارد. یکی مرکزی که محراب به

علت بار معنایی خود در کلیسا ایجاد می‌کند و دیگری مرکزی

که فضای کلیسا حول آن تنظیم یافته است. آیا این دو تعبیر

متفاوت از مفهوم مرکز در مراتب متفاوتی قرار ندارند؟

در نهایت روشن می‌شود که در عین وجود اشتراکات در

تلقی از مرکز از منظر نظریه‌پردازان مذکور، هریک از آن‌ها

انواع و یا مراتب مختلفی از مرکز را در پس ذهن خویش دارند.

هرچند همه جا از واژه مرکز استفاده می‌کنند و به ندرت پسوند

و یا پیشوندی که مبین نوعی تقسیم‌بندی مراکز باشد به کار

می‌برند، اما وجود این انواع از فجوای سخنانشان قابل درک

است. در نتیجه، فقدان نوعی دسته‌بندی مشخص، همچنان این

واژه کلیدی را با ابهاماتی روبه‌رو می‌کند. بنا بر این برای فهم

عمیق‌تر این مفهوم باید به جستجوی مراتب معنایی مرکز از

خلال سخنان نظریه‌پردازان پرداخت.

تعمق در تأثیر نیروها در فضای ذهنی بشر پرداخته است. در این میان کریستوفر الکساندر ابتدا به تأثیر مراکز در فضای عینی پرداخته است. او در این مرحله نظریه‌های خود را بسیار متأثر از آرای آرناهم می‌داند.^{۹۴} اما با تعمق بیشتر، گام را فراتر می‌نهد و در نهایت (در مجلد چهارم از مجموعه کتب سرست نظم) متوجه تأثیر نیروهای حاصل از مراکز در فضای ذهنی انسان و در وجوه ماورائی عالم شده و به شرح آن‌ها پرداخته است.^{۹۵}

اما پس از توجه به این موضوع که مرکز طبق آرای نظریه‌پردازان انواع و مراتب مختلفی دارد، سوالات بی‌شماری در این زمینه مطرح می‌شود که محتاج تأمل بیشتری است؛ به طور مثال، آیا هر مرکز عینی پس از درگیر شدن با احساسات و خطرات انسان تبدیل به مرکز ذهنی نمی‌شود و هر مرکز ذهنی نمودی عینی نمی‌یابد؟ تبادل دائمی این دو گروه، مراکز، آیا این دسته‌بندی (عین و ذهن) را فاقد اعتبار نمی‌کند؟ علاوه‌بر این، آیا انواع دیگری از مراکز در سخنان نظریه‌پردازان نمی‌توان یافت که ذیل هیچ‌یک از گروه‌های ذهنی و عینی نگنجد؟ در این صورت تکلیف آن‌ها چیست؟ به طور مثال کریستوفر الکساندر در جایی می‌گوید: «احساس، تحرک، نور، راحتی، اقلیم، تعادل عملکردها، قابلیت اتااق‌ها، در تطبیق با رفتارهای روی داده در آن، مهندسی سازه، و تولید صنعتی، همه این مفاهیم عملکردی می‌توانند به عنوان مراکز مطرح شوند».^{۹۶} این مراکز که دربردارنده مفاهیم عملکردی هستند و مرکزیت عینی ندارند، آیا مانند آنچه نوربرگ- شولتس درباره خانه ادعا می‌کند، فضای ذهن را قطبی می‌کنند و یا اینکه معرف دسته‌ای دیگر از مراکز هستند؟

علاوه‌بر این، نوربرگ- شولتس درباره کلیساهای مسیحی

منابع و مأخذ

آرناهم، رودولف. هنر و ادراک بصری، روان‌شناسی چشم خلاق، ترجمه مجید اخگر، تهران: سمت، ۱۳۸۶.

۰. یونیه‌شناسی صور معماری، ترجمه مهرداد قیومی بیدهندی، تهران: سمت، ۱۳۸۲.

- الکساندر، کریستوفر. سرشت نظم، ساختارهای زنده در معماری، ترجمه رضا سیروس صبری و علی اکبری، تهران: پرهام نقش، ۱۳۹۰.
- ایاده میرچا، اسطوره و رمز در اندیشه میرچا ایاده، جهان اسطوره‌شناسی، گردآوری و ترجمه جلال ستاری، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۱.
- ایاده، میرچا، مقدس و نامقدس، ترجمه جلال ستاری، تهران: سروش، ۱۳۷۶.
- جورگولا، رومالدو. لویی کان، تحلیل آثار، اندیشه‌ها و دیدگاه‌های فلسفی، ترجمه عبدالله جبل عاملی، تهران: نشر خاک ۱۳۷۸.
- رازجویان، محمود. «تبادل بصری در دستگاه انتظام مرکزی»، در نشریه صفا، ش ۱۳ و ۱۴ (بهار و تابستان ۱۳۷۳)، ص ۲-۱۷.
- کاسبر، ارنست. فلسفه صورت‌های سمبلیک، جلد دوم: اندیشه اسطوره‌ای، ترجمه یدالله موذن، تهران: هرمس، ۱۳۸۷.
- گون، رنه. معانی رمز صلیب، تحقیقی در فن معارف تطبیقی، ترجمه بابک عالیخانی، تهران: سروش، ۱۳۷۴.
- لیچ، کوین. تئوری شکل شهر، ترجمه سیدحسین بحرینی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۴.
- _____ . سیمای شهر، ترجمه منوچهر مزینی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۹۰.
- ندیمی، ضحی. میانه میان- پژوهشی در چیستی مرکز و نقش آن در آفرینش معماری، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۰.
- نوربرگ- شولنس، کریستیان. روح مکان، به سوی پدیدارشناسی معماری، ترجمه محمدرضا شیرازی، تهران: رخ داد نو، ۱۳۸۸.
- _____ . معماری، حضور، زبان و مکان، ترجمه علیرضا سیداحمدیان، تهران: مؤسسه معمار نشر، ۱۳۸۱.
- _____ . معماری، معنا و مکان، ترجمه ویدا نوروز برازجانی، تهران: جان و جهان، ۱۳۸۲.
- _____ . معنا در معماری غرب، ترجمه مهرداد قیومی بیدهندی، تهران: فرهنگستان هنر، ۱۳۸۶.
- _____ . هستی، فضا، معماری، ترجمه محمدحسن حافظی، تهران: مؤسسه معمار نشر، ۱۳۵۳.
- هریگل، اویگن. ذن در هنر کمان‌کنشی، ترجمه جاوید جهان‌شاهی، آبدان: نشر پرش، ۱۳۸۲.
- Akkach, Samer. *Cosmology and Architecture in Premodern Islam, An Architectural Reading of Mystical Ideas*, State University of New York press, 2005.
- Alexander, Christopher. *The Nature of Order*, Berkley California. Published by The Ccenter for Environmental Structure, Four Books, 1976, 2002.
- Arnheim, Rudolf. *The Power of the Center, A Study of Composition in the Visual Arts*, London: University of California press, 1988.